

# بخش نظری تاریخ

عبدالمجید معادیخواه



در این شماره، چاپ دنبالهٔ بحث آزاد مسائل نظری تاریخ به دلایلی چند متوقف ماند، از جمله تنظیم مطالب آن، چنان که مورد نظر بود، پیش نرفت، و این، با پسند یادآوران ناسازگار بود. دیگر اینکه این سلسله بحثها، به نتایج مطلوب و راهگشایی نرسید، به طوری که همچنان جای یک بحث هدایت کننده را که در پرتو آن، مقصود این گفتارها روشن شود، خالی می‌بینیم. اگرچه دشواریها بسیار است، با این همه ما برآنیم که به جمع بندی درستی از آن مطالب دست یابیم. آخرین بخش این بحثها و جمع بندی آنها، به نحوی که خوانندگان یاد را توشه‌ای فراهم آورد، در یکی از شماره‌های آینده خواهد آمد.

اکنون بخش مسائل نظری را با سلسله نوشتارهای تاریخ در پرتو خورشید پی می‌گیریم که به گونه‌ای دیگر، به تشریح و توضیح مبانی نظری تاریخ از دیدگاه نهج البلاغه اختصاص دارد.

در اینجا لازم است از همهٔ کسانی که در گشایش آن بحثها ما را یاری کردند، به ویژه از آقای سید صدرالدین طاهری، که هدایت و تنظیم بحث‌های گذشته «بخش نظری تاریخ» را بر عهده داشتند، سپاسگزاری کنیم.

## تاریخ در پرتو خورشید

در «حرف اول» شماره شانزدهم یادوعدده کرده بودم که از شماره جدید، به بررسی تاریخ و تاریخنگاری از دیدگاه نهج البلاغه بپردازم «و از این رهگذر بسا سنجه‌های راست و درستی» برای سنجیدن تاریخ فراهم آورم. اکنون که هنگام عمل کردن به وعده است، «حرف اول» را مجال تنگی برای این مقال می بینم. پس با اندک تغییرهایی در مباحثی که برشمرده بودم، سلسله گفتارهای تاریخ در پرتو خورشید را در بخش نظری تاریخ آغاز می کنم و امید آن دارم که خداوند بزرگ توان به پایان بردن این راه را ارزانیم دارد.

### قلمرو تاریخ

شاید برای هر تاریخنگار، قلمرو تاریخ پیش از هر چیز، موضوع پرسش و کاوش باشد. به هر حال، در پرتو خورشید بی غروب نهج البلاغه، می توان به کرانه‌های تاریخ چشم انداخت و مرزهای آن را به قلمرو نگاه آورد. بسا در نگاه ساده اندیشان و مادیگرایان، همه چیز در قلمرو تاریخ دیده شود و فراسوی تاریخ، چیزی نباشد؛ اما در شعاع دید فرزندان کعبه چنین نیست، که در این نگاه پدیده‌های زمان پذیر، تنها موجی از اقیانوس بی کران هستی است و در ژرفای آن، ثباتی بس شکوهمند و رعب انگیز است که هر جنبش و تکاپو از آن منشأ می گیرد.

ذات و صفات حق، فراسوی تاریخ

آری، ذات و صفات خداوند هستی بخش حرکت، زمان و تاریخ، در بند

زمان و مکان نیست:

(\* سپاس خداوندی را سزا است که بندگان را بیافرید، بستر حرکتشان را بگسترانید آنها را از هر سو روان ساخت و گیاهان را سبزی و خرمی بخشید. نه اولیتش را نقطه‌ی آغازی است و نه ازلتیش را نقطه‌ی پایانی. او، نخست مطلق است که همواره بوده است و ماندگار جاویدی است که همواره خواهد بود. در پیشگاهش، پیشانیها بر خاک‌اند و در توحیدش، لبها به ترنم. به هنگام آفرینش، هر آفریده‌ای را حد و مرزی تعیین کرده است تا همانندی با او آشکارا نفی شود. و چنین است که پندارها نه با حدود و حرکات و نه با اعضا و ابزار، اندازه‌گیری را نمی‌توانند. در مورد او چه زمان را کاربردی نیست، و با واژه‌ی تا نمی‌توان در دورانی محدودش کرد. (خورشید بی‌غروب، ۲۹۰)

### برابری گذشته و آینده در علم الهی

در علم الهی نیز، گذشته و آینده را مرزی نیست:

لامکانی کاندرا او نور خداست ماضی و مستقبل و حالش کجاست؟ (\* علم او به گذشتگان، درست همانند علمی است که به آیندگان دارد، و آگاهی از آسمانهای زبرین، چونان علمی است که از زمینهای زبرین دارد. (خورشید بی‌غروب، ۲۹۰)

### جایگاه زمان و تاریخ در نظام آفرینش

با این همه، زمان و تاریخ را در نظام آفرینش، جایگاهی معتبر است؛ چنان که بسا بتوان مدعی شد که بی‌زمانی و بی‌تاریخی - به معنی دقیق کلمه - در انحصار ذات و صفات خداوندی است و جز او - تمامی پدیده‌ها در تمامت سطوح هستی - به زنجیره نظم زمانی و تاریخی کشیده شده‌اند؛ هرچند نمودهای این نظم متفاوت باشد:

(\* همه چیز را در زنجیره‌ی زمان به نظم کشید، پدیده‌های متضاد را به سازگاری واداشت و هر چیزی را غریزه‌ای ویژه بخشید و به کالبدی سزاوار بایسته کرد، درحالی که پیش از آنکه هستی یابند به هویتشان آگاه بود و کرانها و سرانجامشان را به تمامی می‌دانست، چنان که ابعاد و هم‌مرزهای هیچ پدیده‌ای از قلمرو شناخت او بیرون نبود. (خورشید بی‌غروب، ۴)

## بستر حرکت تاریخ

می توان گفت در جهانی که ما بدان وابسته ایم، حرکت و تاریخ را مفهومی ویژه است که از بستر آن، به روزگار (دهر) تعبیر می شود:

\* روزگار پوسانندهی اندامها، محدود کنندهی آرمانها، نزدیک آورندهی مرگها و دورکنندهی آرزوها است. (خورشید بی غروب، ۶۳۷)

## رمز رهایی از اسارت تاریخ

و حرکت و تاریخ بدین مفهوم، انسان را زندانی است که رهایی از آن ناممکن نیست؛ که انسان را به یمن روح الهی، استعداد خداگونگی است و آنان که شکوفایی این استعداد را توفیق یابند، از اسارت تاریخ - به مفهوم این جهانی آن - رهایی می یابند:

\* ایشان گروهی از اهل این دنیاوند که در حقیقت اهل آن نیستند، پس راه و رسم زندگی شان به گونه ای است که بیان گر غربت و بیگانگی با دنیا است. بر مبنای بینش خاص خود در دنیا عمل می کنند و از آن چه با هوشمندی می ترسند، گریزان اند. در دنیا، تلاشهای جسمیشان به گونه ای است که گویی بر دوش اهل آخرت در حرکت هستند.

آری، زاهدان در حالی که نظاره گر وضع اهل این جهان اند - که چه گونه مرگ تن خود را بزرگ می شمروند - خود بیش از هر چیز بزرگ شمار مرگ قلبهای زندهی خویش اند. (خورشید بی غروب، ۳۸۷)

\* سخن کوتاه، ایشان با بدنهایی در دنیا به سر می برند و روح ایشان به جایگاه برتر جهان وابسته است. (خورشید بی غروب، ۷۰۸)

و چه جای شگفتی که وارستگان از وابستگی طبیعت که تنها و تنها آرمانهای الهی برایشان مطرح است، به ازلت و ابدیت بپیوندند! مگر آرمانهای الهی را که پرتوی از صفات «او» بند، می توان اسیر زمان ساخت؟ مگر عدالتخواهی، شعار ویژه دیروز، امروز یا فرداست؟ پس عدالتخواهان راستین نیز...

## آغاز تاریخ

بسا در پی قلمرو تاریخ، پرسش از آغاز تاریخ، در ردیف پرسشهای نخستین باشد که می توان گفت، در حاله ای از ابهام پیچیده است. برای تاریخ - به مفهوم مطلق و غیراصطلاحی آن - بشر در کاوش خود، آغازی نیافته است؛ شاید بتوان

گفت در آینده نیز به چنین آغازی دست نتوان یافت. به هر روی در این زمینه تعبیر مولا(ع) شایان تأمل است:

\* آفریدگان را به گونه‌ای پدید آورد که ناشناختنی است، و آفرینش را به سانی آغازید که ناگفتنی است، بی آنکه اندیشه‌ای به کار گیرد، یا از تجربه‌ای سود برد، یا در خود جنبش و جوششی پدید آرد، و نیز بی آنکه به آشفتنگی و ناآرامی دچار آید. (خورشید بی غروب، ۴)

### ارزش و اهمیت تاریخ

از دو مبحث پیشین شتابزده می‌گذرم که ناآشنایان با این گونه بحثها را ملالی دست ندهد. می‌پردازم به بحثی دیگر که بسا هیچ ذهنی را نیازارد و همگان را سودمند افتد.

اینک سخن از جایگاه ارزشی تاریخ و راز آن است؛ و شگفتا که امتی که کتابشان (قرآن) بیشی از نیم آیتش به تاریخ اختصاصی دارد\*، در حوزه و دانشگاهش، تاریخ را جایگاهی بس نامناسب است... بگذریم و بنگریم که در دیدگاه مولا(ع) و در فرهنگ نهج البلاغه، تاریخ را چگونه جایگاهی است.

### گذشته، چراغ راه آینده

در گفتار و نوشتار مولا(ع) تعبیراتی به چشم می‌خورد که در جمع بندی آن آشکارا می‌توان دریافت که در نگاه فرزند کعبه، گذشته، چراغ راه آینده است و اگر جامعه‌ای گذشته خود را درست بشناسد و تحلیل کند، در آینده به خطا و انحراف گرفتار نمی‌آید. نخستین عبارت در این زمینه، بخشی است از سخنان آن حضرت در اولین گفتار-پس از قبول خلافت- که در آغاز آن بر تأثیر تحلیل درست رخدادهای گذشته بر تصحیح حرکت آینده، تأکیدی روشن دارد:

\* بی شک، اگر برای کسی فاجعه‌های تاریخ- که فراروی او است- عریان شود، حاصلش تقوایی خواهد بود که او را از ناسنجیده به آب زدن و در امواج فتنه‌ها فروافتادن باز خواهد داشت.

به هوش باشید که گرفتاری امروز شما، مانده‌ی روزگار بعثت پیامبر خدا- که درود خدا بر او و بر خاندانش باد- و آخرین لحظه‌های انفجارآمیز جاهلیت،

\* یاد، شماره ۱۰، حرف اول

بازگشت کرده است؛ سوگند به خداوندی که او را به حق برگزید، شما همگی در هم می شوید و سپس يك بار دیگر (با انقلاب) غربال خواهید شد و به سان آمیزه‌ی محتوای دیگ جوشانی که زیر و رو شود، زیر و رو خواهید شد تا فراآمدگان فروروند و فروماندگان فراز آیند، پیشتازان منزوی و واپس رانده پیش افتند و فرصت طلبان پیش افتاده بازپس رانده شوند.

به خدا سوگند که هیچ حقیقتی را کتمان نمی‌کنم و سخنی نادرست نمی‌گویم که پیش از این روزگار خبر این وضع و زمان به من داده شده بود. زتهار، که خطاها، به سان اسبان سرکش افسارگسیخته، سوارانشان را به سوی سقوط پیش می‌برند و سرانجام به آتشان می‌سپارند.

و هشدارید که قصه‌ی تقوا، داستان مرکب‌هایی را هواراند که مهار خویش را یکسره به سوارانشان سپرده‌اند و، آرام آرام، آنان را به سوی بهشت و سعادت مطلق به پیش می‌برند؛ این جریان همیشگی حق و باطل است که هر کدام را اهلی است؛ اگر باطل قدرت و فرمانروایی بیابد، حادثه‌ی تازه‌ای نیست و سابقه‌ای دراز دارد؛ و اگر حق تنها ماند و پیروانی اندک یابد، همواره جایی برای امیدواری هست؛ هرچند که به ندرت پیش می‌آید که جریانی در روند افولی خود روی به اوج آرد. (خورشید بی‌غروب، ۳۷)

در جای جای دیگر نهج البلاغه نیز، عبارتهایی است که تمامی تأکیدی

حقیقت به شمار است:

(\*) ای بندگان خدا، بی‌گمان زمانه، آیندگان را می‌راند، چونان که گذشتگان را. آن‌چه گذشته باز نمی‌گردد و آن‌چه هست جاودانه نمی‌پاید، آخرین کنش زمانه کنش آغازین را مانده است، جریانهای آن در رقابت با يك دیگراند و پرچمهای آن آشکار است. (خورشید بی‌غروب، ۲۷۶)

(\*) شما جریانهایی را تجربه کرده‌اید و عمیقاً طعم تجربه‌ها را چشیده‌اید و از سرنوشت امتهای گذشته، پند گرفته‌اید. از داستان آنان برایتان مثلها آمده است و با تکیه بر این همه به جریان روشن بعثت دعوت شده‌اید که جز کر مادرزاد نمی‌تواند آنها را ناشنیده بگیرد و جز کور مادرزاد آن حقایق روشن را نادیده نگیرد. و هر آن که خدا در گوماگرم انقلاب و با تجربه‌های آن - بدو سودی نرساند، از هیچ پندی بهره‌مند نشود و در شناخت، چنان کاستی ای بدو رو کند که منکر را معروف و معروف را منکر ببیند. واقعیت جز این نیست که مردمان دو گروه‌اند: پیرو شریعت و آفریننده‌ی بدعت، که با دومی از ناحیه‌ی خداوند سبحان، نه برهان سستی است

و نه پرتو حجتی. این در حالی است که خدای سبحان به هیچ يك از امتهای پیشین، کتابی چونان قرآن عطا نفرموده است، چرا که بی گمان قرآن رشته‌ای محکم و سببی اطمینان بخش میان خدا و خلق است که در آن بهاران دلها و سرچشمه‌های علوم است، و برای قلب، صیقلی جز آن نتوان یافت؛ اما افسوس که اهل یاد از میانمان رفتند و مشتی حافظه باخته و فراموشکار برجای ماندند. (خورشید بی غروب، ۳۱۷)

\* ای مردم، محور اجتماع انبوهی مردم خشنودی و خشم است. آری، تنها يك نفر بود که ناقه‌ی ثمود را پی کرد، اما چون تمامی قوم ثمود به کار او رضا دادند خداوند همه‌ی ایشان را سزاوار عذاب ساخت. و این سخن خدای سبحان است در این زمینه که: «پس آن ناقه را پی کردند و همگی پشیمان شدند» \* به گونه‌ای که پس از آن سرزمینشان با صدایی ناهنجار و هول‌انگیز، یکجا فرورفت: همسان خیشی تافته که در زمین نرم فرو می‌رود. (خورشید بی غروب، ۳۵۱)

\* و شما ای بندگان خدا، بدانید که هم خودتان و هم تمامی شوون این جهانی تان در راه کسانی است که پیش از شما دورانشان سپری شده است، همانهایی که عمرهاشان از شما درازتر، شهرهاشان از شهرهای شما آبادتر و آثارشان ماندگارتر بود. اینک صداهاشان خاموش شده، باد و بروتشان فرو مرده، بدن‌هاشان پوسیده، شهرهایشان خلوت و خالی شده، تمامی آثارشان ناپدید گردیده است. قصرهای آسمان ساو بالش و بالینهای نرمشان به سنگ و صخره‌های استوار و گورهای فروپوشیده‌ی لحددار بدل شده است. (خورشید بی غروب، ۳۸۲)

\* زنه‌ار که امروز با موضع‌گیری آشکار در برابر خداوند و جنگ مسلحانه با مؤمنان، در سرکشی فرورفته‌اید و زمین را به فساد کشیده‌اید! پس خدای را، خدای را، در کبر و رزی ناشی از غرور و فخر فروشیهای جاهلی، که باروری بذریه‌های دشمنی را زمینه‌ای است مساعد و دمیدنهای شیطان را جایگاهی مناسب، که امتهای پیشین و مردم قرنهای گذشته را بدان فریفت تا آن جا که در تاریک‌نای جهل و گمراهی - رام سوق دادنها و تسلیم بی قید و شرط جاذبه‌هایش - فرورفتند. و این همان جریانی است که در رابطه‌ی با آن قلبها هماننداند و تاریخ در دورنهای پی‌درپی مکرر است، این همان کبر است که تنگ‌کننده‌ی سینه‌ها و منشا تنگ‌نظریها است. (خورشید بی غروب، ۴۱۰)

\* قرآن کریم، سوره ۲۶، آیه ۱۵۷.

\* پس، از آن چه بر امتهای مستکبر پیشین رفته است، از عذابهای سخت و قهر و سطوت خداوندی، و از پیشامدهای سنگین و کیفیهایی که نمایش گناهان و انحرافهای قبلی آنها است عبرت گیرید؛ از جایگاه گونه‌ها و بستر پهلوهاشان در گورها پندپذیرید، و از عوامل باروری کبر چنان به خدا پناه برید که از فاجعه‌های کوبنده‌ی روزگارا (خورشید بی‌غروب، ۴۱۰)

\* از طنین فاجعه‌هایی که بر امتهای پیشین - به کیفر بدکاریها و زشت‌کرداریهاشان - فرود آمد، هشدارید؛ و در احوال نیک و بد، چه‌گونگی آنها را به یاد آرید، و از این که به چنان سرنوشتی دچار آید، بهراسید.

پس چون در دو‌گونگی دو حالتشان در اندیشه شدید، خود را به جریانی بسپارید که بدان، در جایگاه عزت نشستند و دشمنانشان ناپدید شدند؛ عافیت، از همه سو بر سرشان سایه افکند و امکانات در اختیارشان قرار گرفت و بزرگ‌منشی شیرازی روابطشان را پیوند داد؛ این جریان عبارت است از: پرهیز از پراکندگی، التزام به همبستگی، تاکید بر آن و توصیه‌ی همدیگر بدان. و دور شوید از هر جریانی که ستون فقرات امتهای پیشین را درهم شکست و نیروهاشان را به تحلیل برد؛ یعنی از کینه‌ورزی دلها به هم، سینه‌تنگی و تنگ‌نظری متقابل، پشت کردن به یک‌دیگر، روی گرداندن از هم و ناهمکاری دستها با همدیگر.

در چه‌گونگی سرگذشت مومنان پیشین نیز نیک بیندیشید که در سختیها و گرفتاریهای پالاینده چه‌گونه بودند، مگر جز این است که از همه سنگین‌بارتر، گرفتاریهاشان از تمامی بندگان فرساینده‌تر و از همه‌ی مردم دنیا در تنگنای سخت‌تری بودند؟ فرعونهای زمان به بردگیشان گرفته بودند، به سخت‌ترین شکل شکنجه‌شان می‌دادند، انواع تلخیها را جرعه‌جرعه و پیایی در کامشان می‌ریختند و همواره در فضایی زبون‌کننده و تباهی‌آور و تحت سلطه‌ای قهرآمیز می‌زیستند؛ نه در مقاومت منفی نقشه‌ای داشتند و نه راه دفاعی می‌شناختند. تا آن که خداوند سبحان چنانشان دید که در صبر بر آزارهای راه دوستی او پای می‌فشرد و انواع ناخوشایندیها را از ترس او پذیرفتاراند؛ پس تنگنای گرفتاریهاشان را به گشایش، خواریشان را به عزت و وحشتشان را به امنیت بدل کرد؛ و در نهایت فرمانروایان حاکم و رهبران برجسته‌ی زمین شدند و از کرامت خداوندی چندان بهره بردند، که در عالم آرزو هم رسیدن به آن همه را ناممکن می‌دانستند. پس با دقت در چه‌گونه بودنشان بیندیشید، آن‌گاه که جمعها متحد، گرایشها هماهنگ، دستها درهم، شمشیرها به یارمندی، بینشها تیز و تصمیمها یگانه بود.



آیا واقعیت جز این بود که در آن احوال، بر سراسر زمین سروری داشتند و بر همه‌ی جهانیان به حق مسلط بودند؟

اینک با دقت به سرنوشت و پایان کار ایشان بنگرید به هنگامی که پراکندگی فراز آمد و رشته‌های همبستگی فروگسست و شعارها و باورها دوگانه شد، اختلاف شاخه‌شاخه‌شان کرد و گروه‌ها گروه درهم آویختند؛ خداوند تن‌پوش کرامت و بزرگواری را از نشان بیرون آورد و نعمتهای فراوانش را از آنان بازگرفت و تنها قصه‌ها و خبرهاشان شما را ماند تا عبرت‌آموزان شما را پندی باشد.

(\* پس از چه‌گونگی داستان فرزندان اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل عبرت گیرید که در تاریخ چه‌گونگیها چه همگون اند و داستانها چه همانند!

آری در جریان زندگی‌شان - به گاه پراکندگی و گروه‌گراییشان - بیندیشید؛ همان شبهای سیاه که کسرها و قیصرها سرورانشان شده بودند؛ از کشتزارهای سرسبز و دریاهای پرآب این جهان به سوی زمینهای قفر و علفهای هرز و گذرگاه شن بادهای خشک و نقاط فقر و گرسنگی رانده شدند؛ درویش و بی‌چیزی، با پشم و پینه‌ی شتران رهاشان کردند، به‌گونه‌ای که در میان تمامی ملتها سراهاشان ذلت‌بازترین و سرزمینشان خشک‌ترین بود؛ بی‌آن‌که زیر پر وبال دعوتی پناه یابند یا در سایه‌ی همبستگی ای - که بتوان به نیروی برخاسته از آن تکیه زد - قرار گیرند. پس حالتها پریشان، دستها ناهماهنگ و زیادهای تفرقه‌آمیز بود؛ زیر بار شکننده‌ی گرفتاری و لایه‌های جهل که زنده به‌گور کردن دختران، پرستش بتان، بریدن از خویشاوندان و چپاول راهزنان نمونه‌های روشن آن بود.

پس در نگاهی دیگر به هنگامه‌ی بارش نعمتهای الهی برایشان، بیندیشید. آن‌جا که رسولی در میانشان برانگیخت، به آیین او طاعتشان را گره زد و با دعوتش به هم پیوندشان داد و نعمت بال کرامتش را بر آنان گشود. جویبارهای امکانهای گونه‌گون را برایشان روان ساخت و تمامی نهالها و شاخه‌های نظام، به یمن بازده برکت‌زای آن، بارور شد. پس غرق در نعمتهای فراوان و در طراوت آن زندگی شادمان شدند. تمامی جریانها در پرتو سلطه‌ای حق و چیره‌مند استقرار و ثبات یافت. و آن چه‌گونگی، ایشان را در سایه‌ی عزتی پیروز، جای داد و جریانهای گوناگون جهان در برابرشان، در آن بلندای فرمانروایی، سر خم کرد. بدین ترتیب حکمرانان به حق جهانیان شدند و در چهار سوی زمین فرمانروایی یافتند و سزورشته‌ی امور و سیاستهای کسانی را به کف آوردند که پیش از آن خود سیاست‌گذار بر اینان بودند؛ و قانون‌گذاران کسانی شدند که تا دیروز قانون‌گذارشان بودند.

دیگر نه نیزه‌ای آماجشان می ساخت و نه از جایی سنگی به سویشان پرتاب می شد! (خورشید بی غروب، ۴۱۷-۴۱۶)

\* بی شك از توان شگفت خدا و فروكوفتنها، و روزها و هنگامه‌هایش داستانها می دانید. پس، با دلایلی چون جهل از چه گونگی دستگیری، سهل انگاری نسبت به یورش قهرآمیز و ناباوری از شدت عملش، تهدیدهای او را دور مپندارید که خداوند سبحان، مردم قرون گذشته را - که سرگذشتشان را فرآوری دارید - مورد لعن قرار نداد مگر به این دلیل که امر به معروف و نهی از منکر را ترك کردند. پس خداوند بر سفیهان و سبکسرانسان - به سبب ارتكاب گناهان - و نیز بر افراد وزین و خویشان دارشان - برای جلوگیری نكردن - لعنت فرستاده است. (خورشید بی غروب، ۴۱۸)

\* ای فرزند عزیزم، هرچند که من به اندازه‌ی تمامی نسلهای گذشته عمر نکرده‌ام اما در کار و کردارشان نيك نگریسته‌ام، در اخبارشان اندیشیده‌ام، در میان آثار به جای مانده‌شان گردیده‌ام، آن چنان که خود یکی از آنان شده‌ام. حتی می توانم ادعا کنم که چون جریان گذشتگان به من انجامیده است، گویی با اولین تا آخرین فردشان زیسته‌ام، بخشهای زلال و سودمند تاریخ را از بخشهای تیره و زیانبارش بازشناخته‌ام؛ و از هر جریان، گزیده و زیبایش را برای تو گلچین و جدا کرده‌ام و بخشهای ناشناختنیش را به کناری زده‌ام. (خورشید بی غروب، ۴۷۲)

\* بر پایه‌ی رویدادهای تاریخی گذشته، در مورد آینده استدلال کن، چرا که جریانهای تاریخی همانند يك دیگرانند. (خورشید بی غروب، ۴۸۷)

\* و تو ای معاویه، اگر با چشم عبرت به تاریخ بنگری، با جمع بندی درست عبرتهای گذشته، آینده‌ات را پاس خواهی داشت. (خورشید بی غروب، ۵۱۲)

\* و از گذشته‌ی دنیا، آینده‌اش را چراغ عبرتی بساز چرا که پاره‌های تاریخ با يك دیگر همانند است و در نهایت پایانش به آغازش می پیوندد و تمامش در حال دگرگونی است و ماندگار نیست. (خورشید بی غروب، ۵۵۶)

## قرآن و تاریخ

تاریخ، بخش مهمی از آیات قرآنی را به خود اختصاص داده است و می توان در پرتو هدایت آن، عبرتهای گذشته را، توشه آیندگان ساخت؛ و این خود تأکیدی است بر ارزش و اهمیت تاریخ:

\* بدانید که دانش آینده، سخن گذشته، درمان دردهاتان و راز نظم و نظام یافتن

روابطان، همه و همه، به تمامی در قرآن فراهم است. (خورشید بی غروب، ۲۷۹)  
\* خبر گذشته و آینده و قوانین حاکم بر روابط کنونی جامعه‌تان، در قرآن موجود است. (خورشید بی غروب، ۸۸۳)

## تاریخ و خودآگاهی

توجه به گذشته، از زمینه‌های خودآگاهی است؛ و کسی که گذشت زمان را به خوبی احساس کند، نمی‌تواند در غفلت بماند:

\* اما بعد، بی‌گمان در بحبوحه‌ی اوضاعی که اینک - با روی گردانیدن دنیا، و سرکشیهای روزگار بر من و روی آوردن آخرت به سویم - در بررسی احوال خویش به آن برخوردیم، چنان اثری است که مرا از پرداختن به هر کس و هر چیزی جز خویشتن خویش، و نیز اهمیت دادن به هر آن‌چه بیرون از هویت من است، بازمی‌دارد. (خورشید بی غروب، ۴۶۸)

## بینش تاریخی رمز مقاومت و هوشیاری

با دریافت قانونمندی حاکم بر حرکت تاریخ، بینشی دست می‌دهد که با آن، رخدادهای تفسیری دیگر می‌یابند؛ و کسانی که با چنین نگاهی حرکت جامعه‌ها را زیر نظر دارند، پایدار و نستوه در برابر مشکلات می‌ایستند و تنهایی را - آن‌گاه که در راه پاسداری از هدف و اصول پیش‌آید - آغوش می‌کشند؛ چنان‌که چنین بینشمدانی هرگز به ورطه‌ی خامی و ساده‌اندیشی نیز در نمی‌غلطند و در هر شرایط، هوشیاری ویژه خود را دارند.

پس از پیروزی بر آشوبگران جمل، یکی از یاران امام، خطاب به حضرتش گفت: «دوست می‌داشتم برادرم - فلانی - در این جا می‌بود و به چشم می‌دید که خداوند، چه گونه بر دشمنان نصرت می‌بخشد». (بیان این آرزو، بهانه‌ی پرسش و پاسخی است میان امام و آن شخص):

\* امام فرمود: «آیا برادرت، در اندیشه و ایمان، دل به سوی ما داشت؟» گفت: «آری».

فرمود: «پس بی‌تردید، در این صحنه با ما است. نه تنها او، بلکه نیامدگانی هم که اکنون در پشت‌های پدران و زهدانهای مادران آینده، نطفه شدن و تولد را منتظراند، در این آوردگاه، با ما همراه و حاضر، و نیروهایی همگام‌اند که در آینده‌ای نه‌چندان دور، تاریخ به صحنه‌شان خواهد آورد و ایمان را با حضور آنان

توانمند خواهد ساخت. (خورشید بی غروب، ۳۳)

\* یقین نیز بر چهار پایه استوار است:

بیش هوشمندانه، تاویل حکمت، پندگیری از اعمال، و سنت نسلهای پیشین. آن که با بیش و هوشمندی دیده بگشاید، حکمت را نمایان ببیند؛ و او که حکمت نمایانش شود، عبرت را بشناسد؛ و کسی که به درستی عبرت را بشناسد، بدان ماند که پنداری با نسلهای گذشته در تاریخ حضور داشته است. (خورشید بی غروب، ۵۹۷)

\* آن که عبرت گیرد، بیش یابد؛ و بیش یافته، فهم کند؛ و فهم کننده، به دانش رسد. (خورشید بی غروب، ۷۶۸)

\* دنیا، از پس دورانی سرکشی با ما مهربانی کند، همچون اشتر چموشی که با فرزند خود.

(در این جا مولا این آیه را تلاوت فرمود:)

«ما برآنیم که بر استضعاف کشیده شدگان در زمین منت گذاریم و آنان را رهبر ملتها و وارثان زمین کنیم» \* (خورشید بی غروب، ۷۶۹)

\* نه، سوگند به همو که از قضا و قدرش هم اینک در کام شبی سیاه که به روزی روشن لبخند می زند سر می کنیم، چنین نبود و چنین نیز هم نخواهد ماند. (خورشید بی غروب، ۸۴۷)

\* روزگار را دو چهره‌ی گونه‌گون است: روزی به سود تو و روزی به زیانت. پس آن‌گاه که به سود تو است، بدمستی مکن و زمانی که به زیان تو است، شکیبایی ورز. (خورشید بی غروب، ۹۶۸)

\* بی‌گمان امویان را در تاریخ ما میدان تاخت و تازی است؛ که چون از درون به کشمکش دچار آیند، کفتاران بر آنان چیره شوند. (خورشید بی غروب، ۱۰۳۵)

## تاریخ، معلم اخلاق و خودسازی

عبرت از تاریخ، تنها بیش و هوشیاری سیاسی ارزانی نمی‌دارد، که تاریخ، آموزگار و مربی نیز هست و از آن می‌توان در راستای خودسازی یاری گرفت و درس اخلاق آموخت:

\* هر کدامتان را عمری رقم زده است و از شما پوشیده‌اش داشته است؛ و از

\* قرآن کریم، سوره ۲۸، آیه ۵.

یادگاران نسلهای پیشین، عبرت را در میانان به جای نهاده است؛ که از بهره‌های دنیا چه فراوان کام گرفتند و پیش از درافتادن به مغاک مرگ، چه‌گونه در آسایش و فراخی بودند، اما پیش از دست یافتن به آرزوها، مرگ فروشان گرفت و در زیر چرخهای اربابهی اجل، له و کوبیده شدند، بی آن‌که در زمان تندرستی تدارکی ببینند، یا در فرصتهای مناسب عبرتی گیرند. مگر اینان که امروز در شادابی جوانی هستند، جز چروکیدگی پیری را در انتظارند؟ مگر این از عافیت سرشاران، از فرود آمدن بیماریها درمان‌اند؟ و مگر هستی داران، جز نابودی محتوم را چشم به راه‌اند؟ حال آن‌که بریده شدن از دنیا و انتقال یافتن به آخرت نزدیک است. باتن‌لرزه‌ها، سوز و دردهای جانکاه، غصه‌هایی که فرو بردن آب گلو را دشوار می‌کند، و نگاههای دادرس‌خواه که یاران، خویشان، عزیزان و همسران را به یاری می‌طلبد!

آیا خویشان به دفاع برمی‌خیزند؟ یا گریه‌هاشان او را - که به گروگان در تنگنای گور فرو افتاده است - هیچ سودی خواهد داشت؟ واقعیت این است که کرمها پوست او را دریده‌اند و آفات طراوتش را به کهنگی بدل کرده‌اند، طوفانها آثارش را رفته‌اند، و حرکت شب و روز از او چیزی به جای نگذاشته است. تن‌های پرطراوت گندیده‌اند و استخوانهای پرصلابت پوسیده‌اند، جانها گروگان بار سنگین خویش‌اند و اینک به یقین خیره‌های غیبی را باور دارند! اما دیگر نه بر کارهای شایسته چیزی می‌توان افزود و نه جبران لغزشها امکان‌پذیر است.

آیا نه این‌که شما فرزندان، پدران، برادران و نزدیکان همین قوم اید؟ و در حرکت خویش از آنان الگو می‌گیرید و بر راه آنان سواراید و بر جاده‌ای که آنان کوبیده‌اند، می‌رانید؟ افسوس که قلبها، با تساوت از بهره‌های به‌سزا محروم‌اند؛ و به جای رشد به پوچی گراییده‌اند؛ و در میدانی می‌تازند که فراخورشان نیست. گویی که مخاطب آن رهنمودها نیستند، و رشد خویش را در فراچنگ آوردن دنیا، محدود می‌دانند. (خورشید بی‌غروب، ۱۱۶)

\* ای بندگان خدا، آنها که عمری را در فراوانی و نعمت به سر آوردند، آموزش دیدند و دریافتند، فرصتشان را به تباهی کشیدند و بهره‌مندی از سلامتشان را از یاد بردند، اینک کجایند؟ همانها که دورانی بلند، مهلت یافتند، از دهشهای نیکو بهره بردند، از عذاب دردناک همدار یافتند و به نعمتهای گران‌وعده داده شدند. (خورشید بی‌غروب، ۱۲۰)

\* اگر خرد خویش را به کار گیرید، آیا در آثار پیشینیان مایه‌های هشدار، و در سرگذشت پدرانان درسهای عبرت و بصیرتی نیست؟ آیا نمی‌بینید که گذشتگانان

را بازگشتی نیست و بازماندگان نشان پایدار نمی مانند؟ آیا اهل دنیا رانمی بینید که به صورتیهای گونه‌گون صبح را شام و شام را سحر می کنند؟ یکی مرده‌ای است که بر او می گیرند و دیگری عزیز از دست داده‌ای است که دلداریش می دهند. یکی با گرفتاری از پای درآمده است و دیگری به دیدار بیماری می شتابد. آن يك در حال جان دادن است و این يك در جست و جوی دنیا سرگردان، در حالی که مرگ او را پی می گیرد. دیگری غرقه در غفلت است، اگرچه از او هرگز غفلت نمی شود. این راه گذشتگان است که آیندگان نیز همان را می پویند. (خورشید بی غروب، ۱۵۹)

\* نه آیا که شما امروز در جایگاه نیاکانتان هستید، که عمرشان درازتر، آثارشان ماندگارتر و آرزوهایشان دورتر بود؟ ساز و برگ بسیار تدارك دیدند و لشگریان انبوه فراهم کردند. چه سان به بردگی دنیا تن دادند و آن چه‌گونه بر همه چیز برگزیدند و سپس از آن کوچ نمودند؛ بدون توشه‌ای رساننده و مرکبی راهبر! آیا هیچ شنیده‌اید که دنیا پیش مرگشان شده باشد، کمکی ارزانشان داشته، یا دست‌کم با آنان به نیکی همدمی کرده باشد؟ هرگز؟ بلکه آنان را زیر انبوه کره‌ها مدفون کرد، به زنجیر مصیبت‌های کوبنده کشانید و با حوادث دردآور زبونشان ساخت و بینیشان را به خاک مذلت‌مالید و سپس لگدکوبشان نمود و پیش آمده‌های سخت روزگار را بر ضد آنان یاری داد. آری، شما دیده‌اید که دنیا برای همان کسان که خود را به آن بسیار نزدیک نمودند، بر همه چیز برگزیدندش و گرایش به خلود و ماندگاری در آن داشتند، در آن لحظات حساس مرگ که برای جدایی همیشگی از آن کوچ می کردند، چهره‌ای ناشناس نشان داد! آیا جز گرسنگی توشه‌ای همراه آنان ساخت، جز در تنگنای گور جایشان داد و جز سیاهی قبر نوری ارزانشان داشت و جز پشیمانی کسی و چیزی را بدرقه‌شان کرد؟ آیا چنین دنیای بی وفایی را برمی گزینید، یا به آن اعتماد می کنید، یا بر آن حرص می ورزید؟ پس بدسرای است آن برای کسی که به آن بدبین نباشد و در آن همواره احساس ترس و نگرانی نکند!

پس بدانید - که می دانید - که همگی شما ناگزیر دنیا را وامی نهید و از آن رخت برمی بندید؛ پس بکشید که، در آن، از سرنوشت کسانی پند گیرید که گفتند: «چه کسی نیرویش از ما سخت‌تر است؟» آنان به سوی گورهایشان برده شدند، بی آن که سوارکاران خوانده شوند و در قبرها فرود آمدند، بی آن که بتوان میهمانشان نامید. برایشان از سطح زمین، قبرها، از خاک، کفن‌ها و از استخوان پوسیده‌ی مردگان، همسایگان معین گردید. بدین ترتیب، آنان همسایگانی هستند که به هیچ دعوت‌گری پاسخ نمی دهند، از هیچ ستمی توان دفاع ندارند و به گریه

و زاریها بی تفاوت اند. اگر آسمان بر آنان بیبارد، شاد نشوند و اگر به قحطی و خشکسالی دچار آیند، افسرده و نومید نگردند؛ در عین اجتماع تنهائند و در عین همسایگی از یکدیگر دوراند؛ با آن که فاصله‌ای از هم ندارند به دیدار همدیگر نمی‌روند؛ و در حالی که به هم بسیار نزدیک‌اند، احساس نزدیکی ندارند. بر دبارانی هستند که زمینه‌ی کین‌توزی‌شان نیست، و نادانانی که دشمنی در آنان مرده است. نه از یورش آنان جای نگرانی است و نه می‌توان به دفاعشان امید بست. درون زمین را به جای گرده‌اش، تنگنا را به جای فراخنا، غربت را به جای خانواده و تاریکی را به جای روشنی گرفته‌اند؛ و درست آن‌سان که از خاک برآمدند، دیگر بار در خاک شدند. پای برهنه و عریان، با کوله‌بار اعمال خویش از این جا به سوی زندگی همیشگی و سرای جاوید کوچ خواهند نمود، بدان‌سان که خدای متعالی و سبحان می‌فرماید: «بدان‌گونه که آغاز آفرینش را پدید آوردیم، آن را عودت خواهیم داد؛ این وعده‌ای است برعهده‌ی ما و ما بدون شك انجام‌دهنده‌ی آن هستیم». \* (خورشید بی‌غروب، ۱۹۳)

\* . . . و از بستر مرگ مردم جوامعی که قرن‌ها پیش از شما می‌زیسته‌اند، عبرت بگیرید، و ببیندیشید که چه‌گونه بند بندشان جدا شد، چشم و گوشه‌اشان نابود گشت، شرف و شکوهشان از خاطره‌ها زدوده شد و تمامت ناز و نعمتها و رفاه و شادمانی‌اشان پایان گرفت. نزدیکی فرزندان به فقدان و همدمی همسران به جدایی مبدل شد. دیگر نه از فخرفروشیها و زاد و ولدها اثری است، و نه از دیدارها و همسایگی‌ها خبری.

پس ای بندگان خدا، هشدارید، چونان کسی که بر من خویش چیرگی می‌یابد، شهوتش را مهار می‌کند و به مسایل گونه‌گون با چشم خرد خویش می‌نگرد. چرا که جریان آشکار، پرچم افراشته، جاده هموار، و راه تراز است. (خورشید بی‌غروب، ۲۸۸)

\* ای بندگان خدا، من، تمامی شما را به تقوای خدایی توصیه می‌کنم که بدنهاتان را جامه‌ها پوشانند، و ابزار زیست را فراوان ارزانی‌تان داشت. اگر بنا بود کسی را یارای رسیدن به جاودانگی و راندن مرگ باشد، می‌بایستی سلیمان فرزند داوود - که بر او درود باد - بود؛ که با پیامبری و آن مقام قرب معنوی، فرمانروایی جن و انس را نیز در اختیار داشت. با این همه تا پیمان‌های عمرش لبریز شد و دورانش به

\* قرآن کریم، سوره‌ی ۲۱، آیه‌ی ۱۰۴.

پایان رسید، کمانهای نیستی، با تیرهای مرگ، آماجش ساختند؛ و ناگهان شهرها با فقدان وجودش روبه‌رو شدند و خانه‌ها از او تهی ماندند و همگی به مغاک تعطیل فرو افتادند؛ و گروهی دیگر آن همه را وارث شدند.

بی شک تاریخ قرون گذشته، برای شما بسی عبرت آور و آموزنده است! کجایند عمالقه\* و فرزندانسان؟ کجایند فرعون‌ها و فرعونیان؟ کجایند دار و دسته‌ی شهرهای رس\*\*، همانها که پیامبران را کشتند، سنتهای رسولان را خاموش کردند و به جایشان سنتهای جباران و خودکامه‌های تاریخ را زندگی بخشیدند؟ کجایند آن زورمداران تاریخ که ارتشهای عظیمی را بسیج می‌کردند، رقای خویش را، هزارهزار، درهم می‌شکستند، لشکرها آرایش می‌دادند و شهرها بی می‌نهادند؟ (خورشید بی‌غروب، ۳۲۷)

\* هرگز مباد که دنیا فریتان دهد، چنان که امتهای پیشین و قرنهای گذشته را فریفته است. آنان که شهد دنیا در کامشان شیرین آمد، فریفته‌اش شدند، فرصت از دست دادند و طراوتش را بیژمردند؛ اینک خانه‌هاشان به‌گور مبدل شده، ثروتهاشان به دیگران رسیده است. نه زیارت‌کنندگانشان را می‌شناسند، نه نسبت به دیده‌های گریانشان احساسی دارند و نه دعوتی را پاسخ می‌گویند. (خورشید بی‌غروب، ۳۸۶)

\* قلبت را با پندآموزی زنده بدار و با زهد بمیران، با یقین توانش ده، با حکمت روشنائیش بخش، با یاد مرگ فرودش آر، به اقرار نابودی وادارش کن، چشمانش را بر فجایع دنیا بگشا، از یورشهای روزگار و دگرگونیهای آشکار شب و روز تاریخ برحذرش دار؛ اخبارگذشتگان و آن‌چه را که بر نسلهای پیشین رفته است، به یادش آر. بر سرزمینهاشان بگذر و در آثار بازمانده‌شان نیک بنگر؛ ببین که چه کردند، از کجا برکنده شدند و به کجا فرود آمدند و جای گرفتند؛ که بی‌گمان درمی‌یابی که از میان دوستان به سرای غربت درافتاده‌اند؛ و زود باشد که تو نیز سرنوشتی چون آنان یابی! پس در اصلاح جایگاه آینده‌ی خویش بکوش و آخرت را به دنیا مفروش. (خورشید بی‌غروب، ۴۷۰)

در شماره آینده شاخه‌های دیگری از همین مبحث (ارزش و اهمیت تاریخ) مطرح و بررسی خواهد شد.

\* عمالقه: سلسله‌ای از شاهان عرب که بر یمن و حجاز حکومت می‌کردند.  
\*\* رس: نام چاه بزرگی بوده که در کنار آن درخت تناور صنوبری موسوم به «شاه‌درخت» پرستیده می‌شده است. می‌گویند نشاننده این درخت یافت ابن نوح بوده است.